

زبان و ملیت*

نوشته سیمون پوتر

ترجمه بهروز عزیدفتری

می‌توان گفت که در جهان امروز پنج عامل عمده انسانها را از هم جدا می‌سازد: نژاد، دین، فرهنگ، زبان و ملیت. بدیهی است این عوامل مانع‌الجمع نیستند. مثلاً بین نژاد و دین رابطه‌های وسیع و عمیقی می‌تواند وجود داشته باشد و نیز بین نژاد و فرهنگ که هر دو می‌توانند هنر، قانون، نهادها، اصول اخلاقی، آداب و عادات را شکل دهند. پیوندهایی وجود داشته باشد. به هر حال، با توجه به مقصودی که داریم بهتر است که قبل از بررسی تصورات درست یا نادرست مربوط به زبان و ملیت، این پنج عامل را جدا از هم در نظر گرفته، هر کدام را به تنهایی تحت مداقه قرار دهیم.

منظور من از نژاد، گروه‌بندی مردمی است که از یک تبار یا نسل به وجود آمده و از این رو، در برخی از خصوصیات جسمی مشترک‌اند. مثلاً هنگامی که من به نژاد یهودی اشاره می‌کنم، و یا زمانی که می‌گویم امروزه هر یک از ما اروپائیان دارای نژاد مختلط هستیم، یا زمانی که گفته می‌شود در غرب خلوص نژادی دیگر وجود ندارد، و یا آن که نژادهای اسکاندیناویایی، مدیترانه‌ای و آلبی که زمانی قابل تشخیص بودند، امروزه در همه جا به طور کم و زیاد با هم در آمیخته‌اند. نژاد مطلقاً اصطلاح علمی نیست و از این رو، در مجموعه اصطلاحات رده‌بندی یا نظام طبقه‌بندی موجودات زنده که امروزه مورد پذیرش جهانی قرار گرفته، جایی ندارد. جهان طبیعت سه قلمرو

* Simon Potter, 1971. *Language in the Modern World*. Penguin Books. pp. 21-34 (Chapter 2- "Language and Nationality").

یا سلسله دارد: جانوران، گیاهان و کانیها. هریک از اینها دارای سلسله مراتبی است که از هفت زیرسلسله تشکیل یافته است: شاخه، رده، راسته، تیره، جنس، گونه و جور. انسان از راسته پریماتها (نخستیها) و شامل لمورزها، میمونهای انسان نماست: میمونهای انسان نما آنثروپوئید شامل اورانگ اوتانها، شپانزه ها و گوریلی ها اند. انسان از تیره انسانها، جنس هومو (Homo) و گونه هومو ساپینس (Homo sapiens) است. بدین سان، من دارای عنوانی هستم که از دو واژه تشکیل یافته است: واژه نخست تعیین کننده جنس من است و با حرف آغازین بزرگ نوشته می شود و به دنبال آن واژه ای با حرف کوچک آمده که برگونه من دلالت می کند: همچنان که عنوان [علمی] گربه ای که روی کفوش جلوی بخاری نشسته Felis domestica، و عنوان علمی مرغ آوازخوانی که به روی چمن خاندام به جست و خیز مشغول است Turdus muricus است. چقدر خوب و راحت بود اگر به تقلید از یوهان فردریک پلومین باج،^۱ این نوع هومو ساپینس را برحسب رنگ پوست که به سهولت قابل رؤیت است به پنج نوع مانند قفقازی سفیدپوست، مغولی زرد، حبشهای سیاه، آمریکایی سرخ پوست و مالایایی گندمگون تقسیم می کردیم و آن گاه همه را با توجه به استخوان بندی یا ساختارهای استخوانی، شکل جمجمه (دراز، متوسط، گرد)، باریک و پهن بودن بینی، برآمدگی یا پیش آمدگی آرواره، مجعد بودن موی سر، رنگ چشمها، وجود یا عدم وجود چین روی چشم، مقدار رنگ پوست و مانند آن توصیف می کردیم. این گونه طبقه بندیها که گاه به وسیله دانشمندان برجسته انسان سنج^۲ به عمل آمده است، اما نتایج حاصل از کارشان آشفته و نامطمئن است. بدون شک این دانشمندان دریافته اند که نژادهای انسان در سراسر دنیا برحسب خصایص ویژه یا ترکیب این خصایص که به عنوان ملاک انتخاب می شوند (مانند اندام، جمجمه، بینی، آرواره، چشم، مو یا پوست) به طوری غیر قابل پیش بینی تغییر می کنند. انتخاب نژادها به وسیله این دانشمندان به منظور نشان دادن تمایز آنها دلبخواه و ناپایدار است.

در این میان، دانشمندان علم وراثت، پژوهشگران توارث و محیط، موفقتر بوده اند. هرچند که کشفیات نخستین گریگور یوهان مندل^۳ هرگز معلوم چارلز داروین نگردید و تا اوایل قرن بیستم کمتر مورد استفاده قرار گرفت، لیکن از آن زمان پیشرفت در این زمینه سریع بوده است. اکنون معلوم شده است که وراثت نه به وسیله خون بلکه به وسیله ژنهای کروموزومها انجام می گیرد. این موضوع که خون از طریق وراثت به آدمی منتقل می شود، خطای خدشه ناپذیری بود که قدمت آن به زمان

۱. Johann F. Blumenbach فیزیولوژیست آلمانی که به پدر مردم شناسی جسمانی (physical anthropology) معروف است. (۱۷۵۲-۱۸۴۰)

2. anthropometrists

۳. Mendel، گیاه شناس اطریشی و بنیانگذار علم ژنتیک (۱۸۲۲-۸۴).

ارسطو می‌رسد. ارسطو می‌گفت جانشین بودن زن که به هنگام بارداری متوقف می‌شود به تشکیل جوهر جسم کودک در رحم مادر کمک می‌کند. واقعیت این است که بین مادر و کودک هیچ خون حیضی جریان ندارد و قطراتی خون در رحم از مادر به طفل وارد نمی‌شود. در درون هر یک از سلولهای کودک بیستوسه جفت کروموزوم وجود دارد و هر یک از این جفت سلولها یکی از پدر و یکی از مادر به کودک منتقل می‌شود. اگر هر کودک در هر سلول بیستوسه جفت کروموزوم داشته باشد امکان ترکیب آنها برابر است با $2^{22} = 4,194,304$. همه کودکان در هر سلول بیستوسه کروموزوم از پدر و بیستوسه کروموزوم از مادرشان به ارث می‌برند. لیکن احتمال دارد که آنان به تعداد متفاوت کروموزوم از دو والد (یک نسل قبل)، چهار والد (دو نسل قبل) و (اگر از جوامع درون فامیلی (همخون) باشند) هشتاد والد (سه نسل قبل) دریافت کنند و نیز ممکن است اتفاق بیفتد که کودک از یکی از این شانزده نفر کروموزومی دریافت نکند در واقع اگر خوشبخت دیگر بد عیب برگردیم تا به 6^2 والد برسیم (بد شرطی که از جوامع درون فامیلی نباشند) بیستوسه‌ای

* توضیح مترجم:

تعداد تنوع کروموزومهای سلولهای جنسی 2^n

چهار نسل قبل $2^4 = 16$ و سه نسل قبل $2^3 = 8$ و دو نسل قبل $2^2 = 4$ و یک نسل قبل $2^1 = 2$ الی آخر



فرزند

خواهیم رسید که تعداد والکین بیشتر از کروموزومهای خونی باشد. خواهی بود، به طوری که دیگر برای کودک ممکن نخواهد بود که از همه آنها (۶۴ والد) ژنهای عبارت در یافت کند. گفتن این حقایق برای کسی که افتخار می‌کند، تبار او به شاهان پلنتاژنت ملی و بسیار تلخ خواهد بود.

ممکن است از لحاظ زیست‌شناسی معلوم شود که بین سفیدپوست آفریقائی و اسکاتلندیائی سفیدپوست تفاوت‌های اندکی وجود دارد. ممکن است در تجزیهٔ خونی آنها معلوم شود که گروه خونی‌شان یکی است؛ حتی ممکن است تفاوت‌های ژنی آنها فقط در شش جفت یا کمتر بوده باشد. فرضیهٔ عمدهٔ بلومن باخ دال بر این که هومو ساپینس در سراسر دنیا یک نوع است هنوز به اعتبار خود باقی است، هر چند که مقصود او از بیان این مطلب چیز دیگری بوده است.

بدین ترتیب مفهومی که تا کنون از نژاد اراده شده است تا حدود زیادی غلط است. خود این واژه race از واژه عربی «رأس» به معنای «سر» و از طریق واژه اسپانیولی *raza* یا واژه پرتغالی *raça* و واژه فرانسوی *race* به زبان انگلیسی دوره «تودور» وارد شد. این واژه کارایی ریشهٔ کاملاً متفاوتی از *race* در عبارت *racehorse* (مشتق از واژه *rās* در زبان اسکاتلندیائی باستان)^۱ یا *race of ginger* (مشتق از واژه *rādicem* در زبان لاتینی) می‌باشد. این واژه نخستین بار در مورد حیوانات و برای اطلاق به صاحب کره شدن یک اسب نر^۲ در عبارتی مانند «نریان یا زاد و ولد مادبانها»^۳ (مصوبات شورای سلطنتی، ۱۵۴۷) به کار برده شد و برای نخستین بار در فرهنگ انگلیسی آکسفورد درج گردید. شکسپیر آن را در عبارتی مانند «گله یا نژاد وحشی کره اسبهای جوان و رام نشده»، در «تاجرونیوی» و یا در عبارتی «اسبهای دانکن ... ریا و چابکه نمونه‌های بسیار دوست‌داشتنی نژاد آنها»، در مکبث به کار برده است. شکسپیر این واژه (*race*) را نیز در مورد افراد انسانی در عبارتی چون «نسل خوشبخت شاهان»، در ریچارد سوم و یا در عبارتی نظیر «همهٔ نسل آدمیان»، در تیمون آتن به کار برده است. هرچند شکسپیر این واژه را حدود دوازده بار به کار برده است، اما در کتاب مقدس متعلق به کیتگنجیمز مطلقاً به کار نرفته است و مفهوم این واژه با الفاظی چون «تخم» «خویشاوندی»، «مردم»، «نسل» بیان شده است. میلتن در بهشت گمشده از «نژاد شیطانی» سخن به میان آورده است و از آن پس این واژه در ابهامی که هنوز هم کاملاً از بین نرفته است فرو می‌رود. مایهٔ بسی تأسف است که فریدریش ماکس مولر دانشمند جوان آلمانی، که در سال ۱۸۴۸ به انگلستان آمد و بقیهٔ عمر خود را در آکسفورد به سر برد، لقب آریائی را برای مردم و نیز زبان به کار می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که آریائیان پیشینیان در آسیای مرکزی گهوارهٔ بشر بوده است. پیش از او سرویلیام جونز، لقب آریائی را به درستی برای

1. Old Norse 2. sire 3. "a stud or race of mares"

اطلاق به مردمی که به گروهی از زبانهای هندی-تکلم می‌کردند به کار برده بود، لیکن ماکس مولر نه تنها از این واژه، زبان آریایی و شاخه‌های آن را اداره نمی‌کرد، بلکه نژاد آریایی نیز مقصود وی بوده است. تصویری که او از نژاد آریائی‌ها داشت - سرداران، قلدشیده و پوست سفید - مورد قبول نویسندگان انگلیسی چون توماس کارلایل، جیمز آنتونی فرود، چارلز کینگزلی و جان ریچارد گرین و نویسندگان فرانسوی کنت ژوزف دوگوبینو قرار گرفت و بعدها توسط مبلغان نازی در آلمان به کار رفت. بعدها ماکس مولر^۱ متوجه سخیف بودن فرضیه خود شد و در سال ۱۸۸۸ در مقالهای تحت عنوان «زندگینامه واژه‌ها و موطن آریائیها» با عباراتی متفن گفت: «بهارها اعلام کرده‌ام که اگر من واژه آریائی را به کار می‌بردم مقصودم نه خون و استخوان است و نه موی سر و جمجمه، منظور من به طور ساده کسانی هستند که به زبان آریائی تکلم می‌کنند ... وقتی من از این مردم صحبت می‌کنم خود را پای‌بند مشخصات بشری نمی‌کنم. اسکاندیناویایی‌های چشم‌آبی و مو بور مسکن است غالب یا مغلوب بوده باشند. آنان مسکن است زبان آریایان گندمگون خود را برگزیده باشند یا برعکس ... در نظر من، دانشمندی قوم‌شناس که از نژاد آریایی، خون آریایی، چشم و موی آریایی صحبت می‌کند همانند آن زبان‌شناسی است که از فرهنگ دراز جمجمه یا دستور زبان گرد جمجمه سخن می‌گوید گناهکار است». امروزه ما به طور کامل برعکس عمل می‌کنیم. ما واژه آریائی را برای اطلاق به نژاد، و عبارت هند و اروپائی را در اشاره به زبان به کار می‌بریم. لیکن گاهی ممکن است که پیدا کردن دو عبارت جداگانه برای اطلاق به نژاد و زبان محال باشد. به عنوان مثال، ما واژه سلتی را برای بیان هردو مفهوم به کار می‌بریم زیرا عبارت دیگری وجود ندارد. ما از هنر سلتی و باریکه سلتی^۲ صحبت می‌کنیم، یعنی مردمی که به زبان سلتی تکلم می‌کنند - گیلی‌های اسکاتلندی، مانکس‌ها (مانی‌ها)، ایرلندی‌ها، ولزی‌ها، برتون‌ها - که در اطراف سواحل و جزایر اروپای شمال غربی زندگی می‌کنند. از بافت کلام می‌توان دریافت کدام معنا مورد نظر است. کار مهمی که باید انجام دهیم این است که نسل و زبان را در اذهان خود کاملاً متمایز نگاه بداریم تا به وسیله افراد ناواردی که درباره نژاد تصورات نادرست دارند و نیز کسانی که مصراً درباره «خلوص نژادی» و «پرتی نژادی» حرفهای پاره می‌زنند گمراه نشویم.

مقصود من از دین، بیعت معنوی است، مثلاً هنگامی که می‌گویم امروز چین به کنفوسیوس^۳

۱. Comte Joseph de Gobineau (۱۸۱۶-۱۸۸۲) دیپلمات، نویسنده قوم‌شناس و متفکر اجتماعی که نظریه

جبریت نژادی (racial determination) وی به عنوان نظریه‌ها و شیوه‌های نژادپرستانه در اروپای غربی انجامید.

۲. F. Max Müller (۱۸۲۳-۱۹۰۰) خاورشناس و زبان‌شناس آلمانی که به زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و

نظائات دینی علاقه وافر داشت.

3. Celtic fringe

4. Confucius

پشت پا رده و چون بزجسنگاری و یهودیت به ملت‌های معینی محدود گردیده، تنها سه دین جهانی می‌ماند که خواهران و برادران و سرسپردگی از همهٔ انبای بشر است: یوداگرایی، مسیحیت و اسلام. با توجه به اینکه این ادیان به درسیان جهانی و ابدی‌اند، از همهٔ قیود مربوط به نژاد و ملیت، همهٔ نظام‌های جامعه، همهٔ طبقات اجتماع و گاستها^۱ و همهٔ قوانین و نهادهای دنیوی فراترند. آنها همه بر واقعیت جهان غیرمادی، غیر ملموس و غیرمصرنی تأکید می‌ورزند و همه تغییرناپذیری جاودانهٔ ارزشهای مطلق نیکی و زیبایی و حقیقت را اعلام می‌دارند. همهٔ آنها به بشریت «رستگاری فراوان»^۲ و «آن آرامشی که این جهان نمی‌تواند بدهد»^۳ مژده می‌دهند. شخص ممکن است ناگهان و در یک چشم به هم زدن این بیعت معنوی را پذیرا شود. همانند صائول^۴ از اهالی طرسوس^۵ که در سال ۳۳ مسیحی در سرراه خود به دمشق شبی آسمانی دید و سر تسلیم فرو آورد. یا همانند آریوس آگوستین که بعد از سه قرن و نیم، هنگامی که در باغی در میلان شروع به خواندن رساله‌های آن موجود آسمانی [حضرت مسیح] برای کلیساهای نوپا کرد، دست بیعت داد. ممکن است همهٔ یک ملت در زمانی کوتاه دین تازه‌ای را اختیار کنند چنانکه مردم اسکاندیناوی در اواخر قرن دهم تحت رهبری بتد و آمانهٔ شاه اولاف تریگواستون به مسیحیت روی آوردند. برای مردم ساکن سرزمینهای شمالی این تغییر نه تنها به معنای تغییر دین بلکه به مفهوم تغییر فرهنگ و نیز به معنای غنی شدن زبان بود. منشیان پاسواد و معلمان وظیفه یافتند برای بیان مفاهیمی که به آئین و نظام جدید مربوط می‌شد عباراتی را ابداع کنند. تأثیر دین در زبان می‌تواند اشکال دیگری به خود بگیرد^۶ مثلاً، امروزه زبان کرواسی و صربی اساساً یک زبان هستند، لیکن چون صرفاً از سن مختلف مسیحی ریشه گرفته‌اند، از این رو، هر یک به الفبای جداگانه ضبط شده‌اند. زبان کرواسی دارای الفبای لاتینی و زبان صربی دارای الفبای سریلیک متعلق به کلیسای ارتودوکس یونانی است.

و اما مقصود من از فرهنگ، راه و روش موروثی زندگی است؛ مثلاً گاهی که من از تمدن سنتی فرضاً آرتک‌های مکزیک صحبت می‌کنم، از هنرها و صنایع دستی آنان که سابقه‌ای پس دیرین دارد، از قوانین آنها و از تصویری که از جامعهٔ نظام یافته دارند، از زیبایی آداب و ظرافت سلیقه‌شان، از گرایشی که نسبت به تحمل و بردباری دارند، و از شوخ طبعی و بلاهت‌گویشان سخن به میان می‌آورم. تمدن در تقابل با وحشیگری، به معنای زندگی یک شهروند متمدن در جامعه‌ای نظام یافته و تابع قانون است. تمدن، نشانگر مرحله‌ای در تکامل اجتماعی و حاصل سالهای متعددی بسیار دشوار

۱. plenteous redemption

۲. Saul (نام اصلی این خواری، پل Paul است).

۳. Tarsus (شهری در جنوب ترکیه).

۴. تأثیر دین اسلام در خط و زبان فارسی را در نظر مجسم کنید. م.

پیشرفت است. مراکز نخستین تمدن و فرهنگ در ساحل رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی - رودخانه نیل، دجله، سند، هوانگ‌هو^۱ به وجود آمد. این مراکز مستقل در نتیجه فلاحیت منبراته و نیروی انسانی در دره‌های وسیعی که در آنها مبادله کالا و عقاید آسان بود قد برافراشتند. تأثیر یک فرهنگ بر فرهنگهای دیگر قابل پیش‌بینی و قابل محاسبه نیست. هزارگانه‌های ملتهای بزرگی هدایایی به جهان ارزانی داشته و آن را غنای بی‌حد و حصر بخشیده‌اند. مصریان شکل خاصی از خط تصویری را به جهان عرضه داشتند که بعداً به صورت خط‌های چینی و الفبای یونانی درآمد. یهودیان علم اخلاق و مفهوم خدای یگانه را ارائه نمودند. یونانیان پیکرتراشی، داستان نمایشی، موسیقی و فلسفه؛ رومیان قانون و مدیریت را به جهان هدیه کردند. اعراب (مسلمانان) دانش ریاضی و نجوم را توسعه بخشیدند. نورمن‌ها در معماری گوی سبقت ربودند. آنان بخش غربی کلیسای ولز را بنا کردند که اکنون با آن رنگهای قرون وسطایی و ترمیم شده خود با کلیسای شکوهمند همپایه‌اش به نام نوتردام که از سنگ ساخته شده و در آن سوی دریا در شهر شارتر [در فرانسه] قرار گرفته به نظر می‌رسد.

فرهنگ ملی ممکن است بی‌ثبات باشد و نیز امکان دارد در طول زمانها به طور مداوم پیشرفت و ناگهان به طور وصف‌ناپذیری سیر قهقریایی داشته باشد. جای آن است که پرسیده شود در دنیای متمدن‌ترین روش‌های فرهنگ چیست؟ آیا می‌توان با مطالعه دقیق هنر یا ادبیات یا قانون به فرهنگ ملتی پی برد؟ یا اینکه در بادی امر فرهنگ به معیار عمومی سوادآموزی و تعلیم و تربیت بستگی دارد؟ بدون شک فرهنگ تا حدودی به همه اینها بستگی دارد اما به طور خیلی صریح فرهنگ نشانگر میزان بلند نظری و بردباری است که مردم در مراودات عادی و روزمره معمول می‌دارند، و نیز نشان‌دهنده میزان آمادگی و تسامحی است که مردم برای دیگران آزادی اندیشه و حق انتخاب قایل‌اند. اگر به اطراف خود بنگریم و در همه جا آثار شکایاتی و سوءصبر را مشاهده کنیم می‌توان تقریباً به جرأت نتیجه گرفت که سطح فرهنگ در آن جامعه بالاست. از سوی دیگر، اگر بینیم این کیفیتها کاستی گرفته و سختگیری انعطاف‌ناپذیر و عدم بردباری در حال تزايد است، هیچ یک از آثار شکوهمند هنر و معماری و هیچ کدام از سازمانهای کارآمد آموزشی و دولتی نمی‌توانند فقدان فرهنگ را جبران کنند. نشانه‌های بی‌چون و چرای فرهنگ، بلند نظری و بردباری است.^۲

مقصود من از ملیت، وابستگی سیاسی به دولتی خاص یا عضویت در آن است، خواه این

۱. India این رودخانه از جنوب هند و از میان کشمیر و جنوب غربی پاکستان جاری است و به دریای فارس می‌ریزد. طول آن تقریباً به دوهزار میل می‌رسد.

۲. The Hwang Ho رودخانه‌ای که از جنوب چین جاری است و به خلیج یوهای (Polai) می‌ریزد. طول آن تقریباً دوهزار میل است.

* تاکید از مترجم است.

وابستگی از زمان تولد باشد یا با قبول تابعیت صورت بگیرد. به عنوان مثال، ویلیم شکسپیر که در استراتفورد - اپان - آون در ایالت وارویک واقع در قلب انگلستان به دنیا آمد و تا آخر عمر به ملکه الیزابت و شاه جیمز وفادار باقی ماند، در حالی که توماس استرپس الیوت که در سنت لوئی در ایالت میسوری و در دل آمریکای شمالی دیده به جهان گشود به عنوان شهروند بالغ از اقیانوس آتلانتیک عبور کرد و به تابعیت انگلستان درآمد. تاکید این نکته ضروری است که ملیت به مفهوم گذرنامه‌ای که امروزه دارد، مفهومی تازه است. در واقع، مفهوم ملیت به عنوان وحدت سیاسی کاملاً مستقل که برای انجام هر آنچه لازم می‌داند دارای قدرت حاکمه مطلق باشد به زمانی دورتر از رنسانس بر نمی‌گردد. از طنزهای دردناک تاریخ این است که در همین زمان بود که ازدواج میان ملل سفیدپوست و سیاه‌پوست نخستین بار به مقیاس قابل ملاحظه‌ای در آغاز تجارت رشت بردگان در آن سوی اقیانوس اطلس صورت گرفت که در آن پرتغالیها، اسپانیولیها، فرانسویها، هلندیها، سوئدیها و انگلیسیها همه سهم بودند.

بررسی اجمالی روزنامه‌ها که امروزه در همه‌جای دنیا چاپ می‌شوند کافی است تا ما را قانع سازد که روزنامه‌نگاران مانند سیاستمداران، موضوع نژاد، فرهنگ، و زبان را به عنوان سطوح متفاوت وحدت اجتماعی واحد در نظر گرفته و آن‌گاه هر سیم را با ملیت یکی می‌پندارند. هر قدر فریاد اعتراض قوم‌نگاران و زیست‌شناسان بلند شود، باز مردم زبان را با ملیت اشتباه کرده و نژاد و فرهنگ را به این دو (زبان و ملیت) ربط می‌دهند. عوام فریبان بی‌وجدان نیز از این آشفته بازار در جهت اهداف خودپسندانه خود سود می‌جویند. سعادت بشر در آینده بیش از همیشه در گرو سرعت و شهامتی است که بی‌درنگ برای کشف و برملا ساختن این‌گونه خطاهای آشکار ابراز می‌شود، همان‌طور که سقراط همشهریهایش را در مورد اثرات مسموم کننده شعارها و تبلیغات هشدار می‌داد.

هیچ یک از زبانهای معروف دنیا مطلقاً به جغرافیای نژادی محدود نمی‌شود. به عنوان مثال، زبان فرانسه به وسیله جمعیتی مختلط که عمدتاً در شمال شمالی، در مرکز آلبی، و در جنوب، مدیترانه‌ای هستند تکلم می‌شود و همه دودمانهای قومی را می‌توان به آسانی در جاهای دیگر از اروپا مشاهده کرد. زبان آلمانی معیار، که عمدتاً از زمان آغاز نهضت آزادی دین به رهبری مارتین لوتر در قرن شانزدهم به وجود آمد، حالا به وسیله گروهی از مردم ناهمگن تکلم می‌شود. در زبانهای اخیر در آلمان بیشتر از هر جا این تصورات مبالغه‌آمیز وجود دارد که حاکمیت استقلال ملی با زبان پیوندی بسیار نزدیک دارد. در دنیای کهن و در سراسر اروپای قرون وسطی تنوع فرهنگی و زبانی، بدون آن که کشمکش حادّی به دنبال داشته باشد، دوش به دوش هم تداوم داشتند. وابستگی سیاسی به امپراتوری رم با بعدها داشتن وفاداری معنوی به کلیسای مسیحیت به عنوان

نماد موفقیت شخص در جامعه، از زبانی که بدان تکلم می‌کرد بیشتر اهمیت داشت. بنابراین، این مدعا که تفاوت‌های زبانی در اروپای قرن بیستم مسئول ایجاد خصوصیت‌های ملی است، تحریف شواهد تاریخی است. معقول آن است که از شواهد تاریخی چنین استنباط شود که یک واحد ملی پس از آن که بر اثر نیروهای سیاسی به وجود آمد و قوام یافت، آشکارترین و بدیهی‌ترین نشانه هویت خود را در زبان می‌یابد. از این رو، این مفهوم خاص و نوین به دست می‌آید که هر زبانی باید ترجمان صریح ملیتی مشخص باشد.

به هر صورت زبان، در میان کلیه عواملی که افراد انسان را از هم جدا می‌سازد، عاملی است که به آسانترین و ساده‌ترین وجه قابل بررسی است. هرکدام از ما دارای یک زبان مادری هستیم. اگر واقعاً دوزبانه باشیم ممکن است زبان دوم را به خوبی زبان مادری بلد باشیم، اما حتی در چنین حالتی در «تک سگالیه‌های درونی»^۱ به طور ناخود آگاه یکی از این دوزبان را بر دیگری مقدم می‌شماریم. به ویژه هنگامی که در لحظات اضطراب و ناراحتی با خود حرف می‌زنیم. بنابراین، با این فرض که هر فردی فقط یک *language maternelle* [زبان مادری] دارد می‌توان شمار مردمی را که به زبانهای گوناگون تکلم می‌کنند محاسبه نمود. در این محاسبه، ناگزیر برخی از شمارشها به طور تقریبی انجام می‌گیرد، زیرا آمار دقیق همیشه در دسترس نیست. برحسب محاسبات جدید به غیر از زبان چینی، آن دسته از زبانها که هرکدام بیش از پنجاه میلیون گویشور دارد به قرار زیر می‌باشد: انگلیسی ۳۰۰ میلیون؛ هندی-اردو ۱۸۵؛ روسی ۱۸۰؛ اسپانیایی ۱۴۵؛ آلمانی ۱۰۰؛ ژاپنی ۹۵؛ عربی ۹۰؛ بنگالی ۸۵؛ پرتغالی ۸۵؛ فرانسوی ۶۵؛ مالایایی ۶۰؛ ایتالیایی ۵۵ میلیون. پس از این زبانها با فاصله نسبتاً زیادی زبانهای زیر قرار گرفته‌اند: جاوه‌ای ۴۵؛ تلوگونی ۴۲؛ کره‌ای ۳۹؛ پنجابی ۳۸؛ تامیلی ۳۷؛ ماراتی ۳۵؛ لهستانی ۳۳؛ ویتنامی ۳۱؛ و ترکی ۲۷ میلیون.^۲

مشاهده می‌شود که ۹ زبان از دوازده زبان گروه نخست، بجز زبان مالایایی و عربی، به خانواده زبانهای هند و اروپایی تعلق دارند. از اوایل قرون وسطی تا زمان ناپلئون بناپارت زبان فرانسوی که حالا مقام دهم را دارد، زبان پیش‌تار اروپا بود. زبان فرانسوی کهن، زبان میانجی مابین صلیبی بود. سروینستون چرچیل برای فصل ششم نخستین جلد کتاب تاریخ ملل انگلیسی زبان عنوان ساده «شیردل» را برگزید، زیرا مردم عصر ریچارد اول او [ریچارد] را به این لقب می‌نامیدند. زبان مادر ریچارد اول، همانند همه شاهان پلانتاژنت تا پیش از هانری بولینگبروک، فرانسوی بود. زبان فرانسوی از کلام عادی حاکمان ولایت و لژیون‌هایی که قرارگاههای غربی امپراتوری روم را

1. Interior monologues

۲. این داده‌های آماری به سال ۱۹۶۰ مربوط می‌شود. برای اطلاع از تعداد گویشوران زبانهای فوق و مناطقی که این زبانها به کار می‌روند به ضمیمه پایانی همین مقاله رجوع کنید.

اداره می‌کردند به وجود آمد و مقدر بر این بود که به مدت هزار سال به عنوان زبان ارتباط در غرب باقی بماند. زبان فرانسوی بیشتر از هر زبان رومیایی از زبان سیشرون و اُوید فاصله گرفت و دارای خصایصی کاملاً فرهنگی گردید و صدها واژه نو و صدها واژه جدید از لهجه‌های آلمانی را که در حول و حوش آن تکلم می‌شد به خود جذب کرد، اما سرانجام به عنوان وسیله بیان آثار بسیار فراوان ادبیات و آثار دیپلماتی بین‌المللی به طور کامل شکل منظم و سازمان‌یافته‌ای به خود گرفت. البته هنگامی که ما زبانهای پیش از اروپایی قرن شانزدهم را با توجه به تعداد گویشوران آنها به ترتیب ذکر می‌کنیم، کارمان بر مبنای جدید و گمان‌ناقص: زبان فرانسوی ۱۴ میلیون، آلمانی ۱۲، ایتالیایی ۱۰، اسپانیولی ۹، انگلیسی ۵ و روسی مسکوین ۳ میلیون.^۱ در حوالی نیمه اول قرن چهاردهم جمعیت انگلستان احتمالاً به چهار میلیون نفر رسیده بود. اما در زمان چاسر^۲ این تعداد بر اثر لطافت کشنده طاعون بخارکی به دو میلیون تقلیل یافت. شکستیر در حیات خود آثارش را برای خوانندگانی که شمارشیلن بالقوه به پنج میلیون می‌رسانید می‌نگاشت. در آن موقع زبان انگلیسی در میان زبانهای اروپایی مقام پنجم را داشت و طولی نکشید که در زمان ناپلئون، در نتیجه رونق گرفتن زبان روسی که آن هنگام با زبان آلمانی بر سر تصاحب مقام دوم (بعد از زبان فرانسوی) رقابت می‌کرد، به مقام ششم نزول کرد. ترتیب زبانها (بر حسب تعداد گویشور) به شرح زیر بود: زبان فرانسوی ۲۴ میلیون؛ روسی ۳۱؛ آلمانی ۳۰؛ اسپانیایی ۲۶؛ ایتالیایی ۲۵؛ و انگلیسی ۲۰ میلیون.^۳ در آن ایام که زبان انگلیسی در اروپا مقام ششم را داشت بیرون از اروپا به علت توسعه سریع در قرن هجدهم او موقعیتی عالی برخوردار شد. بدیهی است انفصال سیزده مستعمره (از امپراتوری انگلیس) در قاره آمریکا در جمع کل مردمی که به زبان انگلیسی تکلم می‌کردند مطلقاً تأثیری نگذاشت. بعد از سقوط ناپلئون، زبان انگلیسی به زودی از زبان فرانسوی به عنوان زبان اول در جهان غرب پیشی گرفت. البته درست است که بیشتر مردم بریتانیا همچنان به زبان سلتی، یعنی گیلی اسکاتلندی، مانکس (مانی)،^۴ ایرلندی، ویلزی یا کورنوالی تکلم می‌کردند و هنوز هم برخی از ساکنان در ارتفاعات دور افتاده شمال اسکاتلند و جزایر غربی اسکاتلند به زبان اسکاتلندی تکلم می‌کنند. پیداست که زبان انگلیسی به علت کوچک بودن جزایر بریتانیا نمی‌توانست زبان اول اروپا باشد. در زمان حضرت مسیح، زبان یونانی هانی، یا *koine dialektos* [لهجه عامیانه] زبان اول بود و پس از

۱. Romance هر یک از گروههای زبانی که از زبان لاتینی به وجود آمده است.

۲. رگه. آمار مستخرج از دایرةالمعارف زبان (کمبریج) ۱۹۹۲ در زبان همین مقاله.

۳. Chaucer (۱۳۴۰-۱۴۰۰) شاعر انگلیسی که اثر معروفش قصه‌های کانتربری (The Canterbury tales) شامل ۲۳ داستان از زانانی است که در مهمانسرای تابارد (Tabard Inn) در ساوثورک (southwark) گرد آمده و هر یک داستانی را نقل کرده‌اند.

۴. Manx

آن زبان لاتینی تا آغاز قرون وسطی مقام نخست را داشت و سپس زبان گالو-رومیایی، جای خود را به زبان فرانسوی داد و همان طور که پیشتر گفتیم زبان فرانسوی تا بعد از ناپلئون در مقام اول ماند تا اینکه زبان آلمانی گوی سبقت را از آن خود ساخت و زبان آلمانی به نوبه خود مغلوب زبان روسی شد. در این میان بر سر زبان چینی چه آمده؟ زبان چینی از چندین لحاظ بی نظیر است و به همین علت آن را از فهرست زبانهای پیشتر حذف کردیم زیرا این زبان به کشور چین و منچوری و آسیای جنوب شرقی محدود است و با زبانهای غربی مانند انگلیسی و فرانسوی که در مناطق وسیعی از جهان به کار برده می‌شوند فرق دارد. زبان چینی با زبانهای اسپانیایی و پرتغالی که به سرزمین خودشان اسپانیا و پرتغال محدود نبوده و در قسمت عظیمی از مناطق بین آمریکای مرکزی و جنوبی به کار می‌روند، فرق دارد. این زبان حتی از زبان عربی که با وجود داشتن مقام هفتم در بین دوازده زبان مندرج در فهرست ما به آسانی زبان اول قاره آفریقا به شمار می‌رود فرق دارد، زیرا زبان عربی وسیله ارتباطی است که در منطقه فوق‌العاده وسیعی که هزاران کیلومتر در امتداد دشت ساحلی از اخادیر تا عقبه و فراتر از آن تا سوریه، عراق و عربستان قرار گرفته است به کار می‌رود. به علاوه، زبان عربی را همه افراد باسواد در کشورهای اسلامی به عنوان زبان «فرائت» یا قرآن که کتاب مقدس مسلمانان است می‌فهمند. امروزه زبان چینی از لهجه‌های بسیاری تشکیل یافته و افرادی که به یک لهجه صحبت می‌کنند لهجه مردم دیگر را درک نمی‌کنند. اما هرکسی که سواد خواندن داشته باشد می‌تواند خط باستانی را با سهولت تفسیر و تعبیر کند. برای آنکه شخص بتواند روزنامه‌های چینی را بخواند لازم است دوهزار علامت^۱ را بداند ولی افسوس برای آنکه بتواند از گنجینه عظیم میراث ادبی چین لذت برد باید حدود چهار هزار علامت دیگر را یاد گرفته باشد. برای پی بردن به این واقعیت که گویشوران گوناگون علامتی واحد را به طرق کاملاً متفاوت تلفظ می‌کنند کافی است تلفظهای گوناگون اروپائیان ۵ را در برخورد با عدد ۵ در نظر بگیریم. وقتی یک نفر انگلیسی زبان این عدد را می‌بیند بی‌درنگ می‌گوید five، به همین ترتیب هلندی vijf، آلمانی fünf، سوئدی fem، فرانسوی cinq، ایتالیائی cinque، اسپانیائی cinco، روسی 'pjat، چکی pět و الی آخر. تا کنون زبان چینی الفبایی از آن خود نداشته است، اما اکنون به رهبری مائوتسه تونگ صاحب الفبا شده است. زبان چینی ماندارین، یعنی گونه پی‌نینگ (Peiping) که به صورت معیار توسط هوشه و یارانش ابداع شد و عموماً به نام زبان putonghua در زبان مشترک معروف است، امروزه با خط لاتینی موسوم به pinyin چاپ می‌شود. استعمال این صورتهای [خطی] که شکل هنجار یافته و غربی به خود گرفته بر اثر فرمان رئیس دولت اجباری گشته است. مائو با صدور دستوری مبنی بر آموزش این صورتهای [خطی] به همه کودکان مشغول به تحصیل در مدارس چین می‌خواهد همگان آنها را بفهمند و

بدین سان، یک زبان بزرگ بسازد و آن را تثبیت کند تا در سراسر جمهوری خلق چین به طور یکدست نوشته و تلفظ شود. مائو با این روشها نهایت سعی خود را مبذول می کرد تا سوادآموزی همگانی را در سراسر جامعه وسیع چین که در آینده نه چندان دور به ۸۰۰ میلیون* خواهد رسید اشاعه دهد. در واقع آنچه مائو می خواست در حق چین انجام دهد بیشتر از آنکه است که مصطفی کمال آتاتورک توانست در سال ۱۹۲۸ برای ترکیه انجام دهد. در سال ۱۹۲۸ آتاتورک در مقام ریاست جمهوری به همه معلمان دستوری صادر کرد مبنی بر اینکه در نوشتن زبان ملی حروف لاتینی را به جای حروف عربی به کار برند. مسلماً کار آتاتورک در مقایسه با کار مائو عملیتر بود زیرا زبان ترکی هرچند که زبانی اورال - آلتایی است از مدتها پیش با حروف عربی نوشته می شد. کاری که آتاتورک کرد این بود که الفبائی را جایگزین الفبای دیگر کرد. قابل توجه آنکه او توانست در زمانی کوتاه در این نهضت خاص موفق شود زیرا او در این راه از قدرت دیکتاتور-مشیانه استفاده نمود و نیز آنکه اصلاح رسم الخط را بخشی از طرح وسیع غربی شدن کشور و ملت خود قرار داده بود. اما آتاتورک در تلاشهای خود به منظور زدودن واژه های عاریتی زبان عربی از واژگان روزمره زبان ترکی کمتر موفق بود زیرا حتی شخص دیکتاتور هم نمی تواند مردم را از آنچه دوست دارند بر زبان آورند باز بدارد. کفه ضرورت زبانی بر کفه ملاحظات نامربوط حیثیت ملی می چربد. با وجود این، پدر ملت ترک تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ توانسته بود معیار تعلیم و تربیت را در میان ملت خود به سطحی برساند که سابقه نداشت و از آن زمان این سطح به طور مداوم حفظ شده است. تلاش در جهت حفظ نهضت سوادآموزی ملی پس از آنکه حاصل آمد کاری پرتعب و وقفه ناپذیر است. سوادآموزی پدیده آسیب پذیری است و اگر هوشیاری و تلاش در کار نباشد هیچ تضمینی به ادامه حیات آن در جامعه وجود ندارد.

همچنان که جهان امروز روز به روز به جانب صنعتی و مکانیزه شدن می رود و همچنان که مردم تصمیم می گیرند در دسته های بزرگتری مناطق روستایی را ترک و در شهرها مقیم شوند زبان بیشتر از نژاد، دین و فرهنگ به نشانه هرچه مشخصتر و ملموستر ملیت در می آید. زبانهای مهم خود به خود بر اثر ضرورت اجتماعی، و نه در نتیجه فشار مستقیم سیاسی توسعه می یابند. اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۷ که شالوده اش ریخته شد در قبال زبانها و لهجه های اقلیتهایی که در محدوده سرزمینهای خود زندگی می کنند دچار تردید و ناهماهنگی بوده است، لیکن سیاستش در مقایسه با دولتهای خودکامه به طور کلی بیشتر مداراگونه و زیرکانه است. دولت شوروی با اعمال سیاست بی تفاوتی بدینانه در قبال زبانهای گروههای نژادی کوچک احتمالاً حیات این زبانها را خیلی جدیتر از اعمال خشونت آمیز و بگروپبند آشکار به خطر انداخته است. رهبران

* امروز جمعیت چین بالغ بر یک میلیارد و دویست میلیون نفر است. - م.

بلند پرواز جوانان، جوانانی که مشتاق‌اند نظراتشان، نه تنها در گنجه‌ها، بلکه در جلسات عالیتری که امید دارند از این راه به قلهٔ هرم سیاسی، یعنی عضویت در کمیتهٔ دائمی دولتی برسند، شتیده شود بی‌شک به چیزی قوی‌تر از انگیزهٔ کسب‌تجربه در فراگیری لهجه روسی مسکوئی نیاز ندارند. همین‌طور، دانشجویان بلند پرواز و پرشور چی می‌پزند که در رشته‌های تحصیلی انتخابی خود پیشرفت چندانی نخواهند کرد مگر آنکه بتوانند به آسانی از اطلاعاتی که در کتب درسی، مجلات علمی، واژه‌نامه‌ها و دایرةالمعارفها که توسط چاپخانه‌های دولتی در روسیه به چاپ می‌رسند سر در بیاورند.*

در تضاد فاحش با این قبیل گرایشها در جهت تمرکز بخشی که در جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی به چشم می‌خورد ما با نمونه‌های جالبی از پایداری زبان در کشورهای کوچکتری چون بلژیک و سوئیس مواجه می‌شویم، جایی که قوانین و تصمیمهای دولتی به وسیلهٔ بیش از یک زبان رسمی به مرحلهٔ اجرا درمی‌آید. بیش از نصف مردم بلژیک به زبان فلاماندی تکلم می‌کنند اما زبان فرانسوی همه‌جا متداول است. خواه در کسوت لهجهٔ پاریسی یا به گونهٔ لهجه‌ای که والونی نامیده می‌شود. کشور سوئیس بیست‌ودو کانتون و چهار زبان رسمی (آلمانی، فرانسوی، ایتالیائی و رومانشی) و یک دولت فدرال دارد. از این رو نمی‌توان گفت راسیون سوئیس را به داخلی مانند پیش نمونه یا نمونهٔ نخستین آن مدیریت جهانی دانست که بر پایهٔ قانون جهانشمول از مرزهای ملی و زبانی فراتر رفته است.

افزودهٔ یک ارقام داخل پرانتز تعداد کسانی را که زبان مورد نظر را به عنوان زبان دوم به کار می‌برند نشان می‌دهد. ذکر اسامی زبانها به ترتیبی است که در مقاله آمده است.**

نام زبان	محل تکلم	خانواده زبانی	تعداد گویشوران به میلیون
انگلیسی	آمریکا، کانادا، بریتانیای کبیر، استرالیا، زلاندنو، بخشهایی از آسیا، آفریقا و به عنوان زبان دوم به صورت گسترده	هندواروپائی (درمی)	۳۵۰-۳۰۰ (۱۲۴۰۰-۷۰۰)
هندی	شمال و مرکز هندوستان، آفریقا، فیجی (Fiji)، سورینام، گینه (guyanae)	هندواروپائی (هند)	۲۰۰-۱۳۰ (۷۰۰-۳۰۰)
اردو	پاکستان، شمال و مرکز هندوستان، بنگلادش	هندواروپائی (هندوایرانی)	۲۵۰-۲۰۰ (۸۵)

* نظر نویسنده مقاله به سالهای پیش از فروپاشی نظام کمونیستی در سال ۱۹۸۹ مربوط می‌شود. -۲-

-۳- مستخرج از: The Cambridge Encyclopedia of Language, by David Crystal, 1992.

نام زبان	محل تکلم	خانواده زبانی	تعداد گویشوران به میلیون
روسی	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	هندواروپایی (بالتی - اسلاوی) (Balto-Slavic)	۱۴۵-۱۵۰ (۲۷۰)
اسپانیایی	اسپانیا، مرکز و جنوب آمریکا، جزایر قناری	هندواروپایی (رومیایی) (Romance)	۱۵۰-۲۵۰ (۲۸۰)
آلمانی	شرق و غرب آلمان، اتریش، سوئیس، دیگر نواحی اروپا، آمریکا، آفریقایی جنوبی و آمریکای لاتین	هندواروپایی (ژرمنی)	۹۵-۱۰۰ (۱۰۰)
ژاپنی	ژاپن، برزیل، آمریکا	منفرد (isolated) (آلتایی؟)	۱۲۰
عربی	آفریقایی شمالی، خاورمیانه، شبه جزیره عربستان	آفریقایی - آسیایی	۱۲۰-۱۵۰ (۱۷۵)
بنگالی	بنگلادش، هندوستان، غرب بنگال، تریپورا	هندواروپایی (هندوایرانی)	۸۰-۱۵۰
پرتغالی	پرتغال، برزیل، بخشهایی از آفریقا	هندواروپایی (رومیایی)	۱۲۰-۱۳۵ (۱۶۰)
فرانسوی	فرانس، کانادا، بلژیک، سوئیس	هندواروپایی (رومیایی)	۶۰-۷۰ (۲۲۰)
مالایی	شبه جزیره مالایا، سنگاپور، برونی، تایلند سوماترا، بورنئو، جاوه و مناطق مجاور	استرونزیایی	۱۰ (۱۰۰-۱۶۰)
ایتالیایی	ایتالیا، سوئیس، سن مارینو، واتیکان سیتی، ساردینیا، یوگسلاوی، بخشهایی از شمال و جنوب آمریکا، آفریقایی شمالی	هندواروپایی (رومیایی)	۵۶-۶۰ (۶۰)
جاوایی	جاوه، مالزی	استرونزیایی	۲۵-۶۵

نام زبان	محل تکلم	خانواده زبانی	تعداد گویشوران به میلیون
تلوگوئی	هندوستان (آندراپرادش، مالدی)	دراویدی	۳۸-۵۵
کره‌ای	شمال و جنوب کره، ژاپن، چین، شوروی	منفرد (آلتایی؟)	۵۰-۶۰ (۶۰)
پنجابی	پنجاب (هندوستان، پاکستان)	هندوایرانی (هندوایرانی)	۴۰-۷۰
تامیلی	جنوب شرقی هندوستان، شمال سریلانکا، جنوب آفریقا، مالدی، سنگاپور و سراسر آسیای جنوب شرقی	دراویدی	۳۵-۵۵
ماراتی	سودان، چاد و مناطق مجاور	نیلی - صحرایی (Nilo-Saharan)	۴۲ هزار
لهستانی	لهستان و مناطق مجاور آمریکا	هندوایرانی (بالتی - اسلاوی) (Balto - Slavic)	۲۷-۴۰
ویتنامی	شمال و جنوب ویتنام، کامپوچیا - لاوس، و مناطق دیگر جهان	آسترو-آسیائی (مان - خمر)	۳۰-۵۰ (۶۰)
ترکی	ترکیه - بلغارستان و برخی مناطق مجاور	آلتایی (ترکی)	۲۷-۴۵ (۵۰)